[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

کریما ببخشای بر حال ما   که هستیم اسیر کمند هوا

نداریم غیر تو فریادرس   توئی عاصیان را خطابخش و بس

نگهدار ما را ز راه خطا   خطا درگذار و صوابم نما

زبان تا بود در دهان جای گیر   ثنای محمد بود دلپذیر

حبیب خدا اشرف انبیا | که بر عرش شد محرم کبریا
نسیمی جهانگیر مکران براق | که بگذشت از قصر نیلی رواق

چهل سال عمر عزیزت گذشت | مزاج تو از حال طفلی نگشت
همه با هوا و هوس ساختی | دمی با مصالح نپرداختی
نکردی تکیه بر عمر ناپایدار | مباش ایمن از بازی روزگار

ولا هر که بنهاد خوان کرم | بشد نامداری جهان از کرم
کرم نامداری جهانت بسند | که هنگام کاری عنایت بسند
ورای کرم در جهان کار نیست | وزین به کرم هیچ بازار نیست
کرم مایه شادمانی بود | کرم حاصل زندگانی بود
دل عالمی از کرم تازه دار | جهان را به بخشش سرآوازه دار
همه وقت شو در کرم مستقیم | که هست آفریننده جان کریم

در صفت سخاوت

سخاوت نصیب است اختیار کند — که در دو سرا سخاوت شود بختیار
به لطف سخاوت جهان مسخر است — در اقلیم از لطف سخا مسخر شود
سخاوت دُر کان شرف جمله را — سخاوت بعثت سر مقبلان
سخاوت صفت صاحب کمالات — سخاوت همه در و بار آورد
شنو تا از سخاوت بگیری — گر گوی حق از سخاوت بری

در مذمت بخیل

اگر بخیل گردد به کام بخیل — بود اقبال باشد غلام باش
اگر گنج قارون بود — و اگر ملک مسکون شود
بخیل اگر همه بحری — و اگر روزگار کند یاری
بکن التفات به مال بخیل — مبر نام مال و منال بخیل
بخیل ار چه زاهد بود — بهشتی نباشد بحکم خبر
بخیلان باشند منکر بحال — بر اری خلق خوار دگر گوشمال

[illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] تواضع کند [illegible] اختیار
تواضع بود مایه [illegible] خوشی
تواضع [illegible] کسب جاه [illegible]
تواضع کند هر که [illegible] آدمی
تواضع بود حرمت افزای تو
تواضع کلید در جنت است
تواضع [illegible] در جهان
[illegible] که عادت تواضع بود
[illegible] کسی [illegible] در سرا
تواضع ندارد خلایق دریغ
تواضع کند [illegible] گزین

[illegible]

[illegible]

در مذمت تکبر

تکبر مکن زینهار ای پسر | که روزی بیفتی ز تخت ای پسر
تکبر بود ناپسند | خوش آید تواضع ز نیکو پسند
تکبر بود عادت ناکسان | تکبر [illegible] عبدالله
تکبر که ابلیس را خوار کرد | بزندان لعنت گرفتار کرد
تکبر که خصلت تکبر بود | کشش پر غرور و قصور بود
تکبر [illegible] | تکبر بود و افضل [illegible]
چه [illegible] جرم میکنی | خطا میکنی و خطا میکنی

در فضیلت علم

شنیدم از علم باید کمال | نه از حشمت جاه و مال و منال
چو شمع از پی علم باید گداخت | که بی علم نتوان خدا را شناخت
[illegible] گشت در زمان [illegible] | ملک گرد آن علم گرد اختیار

خردمند باشد طلبکار علم
که گرم است پیوسته بازار علم

بود علم در دین و دنیا تمام
که کار تو از علم گیرد نظام

طلب کردن علم شد بر تو فرض
دگر واجب است پیش [illegible] عرض

بپرور ازان علم کز غیر [illegible]
که علم رساند بدار القرار

طلب کردن علم شد بر تو فرض
دگر فرض [illegible] ازین [illegible]

میاموز جز علم گر عاقلی
که بی علم بودن بود غافلی

در مذمت صحبت جاهل

دلا گر خردمندی و هوشیار
مکن صحبت جاهلان اختیار

ترا اژدها گر بود یار غار
ازان به که جاهل بود غمگسار

اگر خصم جان تو عاقل بود
گزین به که نادان [illegible] بود

چو جاهل کسی [illegible]
که نادان بتر از جاهلی

ز جاهل حذر کردن اولیتر است
که از وی [illegible]

ز جاهل نیاید بجز فعل بد
[illegible] نشود [illegible]

[illegible] | اگر چه جاهل نیکو [illegible] کم بود
[illegible] | اگر چه جاهل [illegible]

در [illegible]

[illegible] کام داد | چرا بر [illegible] انجام داد
[illegible] | چرا [illegible] دل [illegible]
[illegible] | اگر [illegible] رسید [illegible]
[illegible] | که [illegible] نیکو [illegible]
[illegible] داد | دلالت [illegible] داد
[illegible] | که [illegible]
[illegible] | که بالا تر [illegible]
[illegible] | که [illegible]

[illegible] | در [illegible]

رعایت کن و از رعیت بدار — مراد دل از دل خود از ایشان بخواه

خرابی میار و بنه دل چو باش — چو بستان خوری بار خود زان ببار

مرو در حمیت ظلم بر هیچ ملک — که خورشید ملکت نیابد زوال

که آتش ظلم زود در جهان — برآرد ز دود دل اهل عالم فغان

سمندکش گرانی برآرد زوال — که خود سوز او شعله در دیدگان

ستم بر ضعیفان مسکین مکن — که ظالم به دوزخ رود بی سخن

مکن بر ضعیفان بیچاره زور — ببینیش آخر ز ظلمی که کرد

بآه دل مظلوم غافل مباش — ز دود دل خلق غافل مباش

مکن مردم آزاری ای پادشا — که ناگه رسد بر تو قهر خدا

دلا گر فضیلت ندارد آوری — در اقلیم راحت کشی سر بسر

اگر تنگدستی ز بخت مثال — که پیش خردمند نعمت بود

ندارد خردمند از فقر عار — که باشد نبی را ز فقر افتخار

فی ذالک

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	که [illegible]
ستایم از آنکه [illegible]	که [illegible]

در [illegible]

سری کاو اقبال یابد غلام | بود در مقام ظفر [illegible]
نشاید سر از زیر تیغ [illegible] | که در وقت [illegible]
سعادت ز طاعت میسر شود | وز آن نور طاعت منور شود
اگر زنده [illegible] از پی طاعت است | که [illegible] درد و جا [illegible]
ز طاعت بیابد خردمند سر | که بالا ز طاعت [illegible]
ز طاعت [illegible] شفاعت [illegible] | که [illegible]
پرستنده افزون [illegible] | درو [illegible] طاعت [illegible]
اگر حق پرستی کنی آنچنان | در اقلیم دولت [illegible]
سزا [illegible] پرهیزگاری برابر | که جنت [illegible] جای [illegible]

[illegible]

[illegible] | که ز دنیا [illegible] بهره‌مند
[illegible] | که جهان گنجیست و دولت [illegible]
[illegible] | که چون [illegible]
[illegible] | [illegible] دوزخ [illegible]

در صفت [illegible]

[illegible] | که [illegible] بهره‌مند
[illegible] | که از آب [illegible]
[illegible] | که ز نیسان شود خود مهر از سحاب
[illegible] | که نباید گرفتار دوزخ شوی
[illegible] | [illegible] عیان بود
[illegible] بهر [illegible] | نباشد [illegible] القرار
[illegible] | که بیابد [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] | [illegible] استغفار [illegible]

[illegible]

در صفت [illegible]

بیا ساقی آن [illegible] که باده | اگر مست [illegible] کند [illegible]

چو لعل [illegible] زر نگار | [illegible]

بیاران [illegible] آب حیات | که باید [illegible]

[illegible] | [illegible]

خوشست آن [illegible] | خوشست آن [illegible]

خوشست [illegible] | خوشست آن ذوق [illegible]

خوشست آن دلی که [illegible] | خوشست آن دلی که [illegible]

خوشست آنکه کردار و [illegible] | خوشست آنکه [illegible]

در صفت وفا

دلا در وفا پای کن ثابت قدم | که [illegible]

مگردان ز کوی وفا روی دل | که در روی جانان [illegible]

[illegible]

[illegible]

تیر از قضا ز دور در آید در [illegible]

[illegible] گشت [illegible] مال

[illegible] گذاری [illegible] یکی از سوار

[illegible] که در باغ دین [illegible]

[illegible] است [illegible]

در صفت صوفی

[illegible]	[illegible]
صوفی [illegible]	[illegible]
صوفی [illegible]	[illegible]
صوفی که برآرد [illegible]	که از [illegible]
صوفی [illegible]	که در چمن [illegible]
صوفی [illegible]	[illegible]
صوفی [illegible]	[illegible]
صوفی که [illegible]	که [illegible]

قطعه

[illegible]	[illegible]
[illegible]	که از [illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible] | که او را در فضائل کس نباشد
[illegible] | کسی کاو در حسب [illegible] شمار
[illegible] | که از نام نکو بود در موقف
[illegible] | که در قطعه [illegible] حضرت
[illegible] | چه گنه ور نقش باشد شبیه
[illegible] کند [illegible] | ز بستان ارمنی کند [illegible]
[illegible] | بگاه ذنب [illegible]
[illegible] | بگاه درد خود [illegible] اعتبار
[illegible] | که او را نیاید کسی در شمار

در صفت [illegible]

چه گفت [illegible] کشد در نگار | که شفقت بود بیش زین استوار
[illegible] گردنده [illegible] | درو شعله‌ها فروزنده باش
به پیکان [illegible] پادشاه | یکی داد خواه یکی باج خواه

یکی شاد و دیگر دژم

یکی تاجدار و یکی باجدار

یکی بر حریر و یکی بر حصیر

یکی را غنا و یکی را عنا

یکی بینوا و یکی مالدار

یکی تندرست و یکی ناتوان

یکی در صواب و یکی در خطا

یکی نیک خلق و یکی تندخوی

یکی در نعیم و یکی در عذاب

یکی بر سر [illegible] امید

یکی در ظلمت و [illegible] رحمت مقیم

یکی برون [illegible] نشسته [illegible]

یکی نیک کردار نیک اعتقاد

یکی نامراد و یکی [illegible]

یکی سرفراز و یکی [illegible]

یکی در [illegible] و یکی [illegible]

یکی را لقا و یکی را فنا

یکی نامراد و یکی کامکار

یکی سالخورده و یکی [illegible]

یکی در دعا و یکی [illegible]

یکی بردبار و یکی جنگجوی

یکی در مشقت یکی [illegible]

یکی در گنبد [illegible] حوادث [illegible]

یکی با غم و رنج و محنت [illegible]

یکی در غم [illegible]

یکی در بحر فسق و فساد

[illegible]

یکی در رند باطن بی‌نیاز کس بی سیر
یکی در ره کفر زنار دارد

که پیش از نبود بود در بند توهم
که تا که چه فرمان رسد جانب ی
که شاید ز حضرت بیاید درد
که تا که ز جانب ... امید دیدار
لب بیخوانان کشور نشان

بسا [illegible] که [illegible] | بسا [illegible]
بسا [illegible] تا [illegible] | [illegible]
بسا [illegible] | بسا [illegible]
که گر [illegible] | [illegible]
منه دل برین [illegible] | که [illegible]
نبایدت [illegible] | تو غافل شب و روز در [illegible]
منه دل برین کاخ [illegible] | که [illegible]
منه دل برین منزل [illegible] | که در رو [illegible] منه دل [illegible]
منه دل برین دیر ناپایدار | [illegible]
[illegible] کریما تمام | [illegible]

تمت تمام شد نسخه متبرکه کریما مسمی تصنیف حضرت [illegible]
شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه بتاریخ شانزدهم ماه [illegible]
سنه ۱۲۷۱ [illegible]

[illegible]

بسم اللہ الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]	ایک ہار [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] سرخالہ [illegible]
[illegible] دا	[illegible]
[illegible]	[illegible] حصہ الٰہی [illegible]
[illegible]	خضر [illegible]

کہیں ہو ہیں جو کچھ دی نا ہے
کچھ ہی جس جس سے دی والا
کرے جب تلک ہی کہ غم
دست ناتے ہیں سنا جب شخ
راہ بر دیو آپ بیٹھے جب
دستور کیا شہزادے مرکب پر بیٹھ
کا جن کہ گفت ست بیٹھے
کہ دیا راغب کو عشق کا کمان
سب کو جن بہ وشت دیکھ کون شنا
کہو رو رہ جو ہیں جگر کلیجا
مونہ تاکتے استخوان بیکس
دست بیں آپ اور مرد دست
دل بن کے سیو دیاں جو جر ا

اے اس کے صاحب ہی کا ہے
ہیں زیر اعضا
صورت کون دہن
دہن اسکلا والگشت
عقل میں بیت کری یا
سرون بہو نہ سر دیا
بار و شب موافق
بیٹھ سا شکل ہے زان
تیا جسم چھ پیچ خداک
بے سبز میں سیبیا
بیر نہ ہے پاش آدمی
دہ تاریکی اندیشہ سیاہ صورت
دوغ جا ظرف سے خواست

اول ... ... ملک شاہ

[illegible] چراغ ری
[illegible] شاهد بیان [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] شیر [illegible]
[illegible] اروی [illegible] آنا
[illegible] ام [illegible] کوهم
[illegible] چکی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قد اله [illegible]
[illegible] تلیا [illegible]

[illegible] زر دون بیه [illegible]
در رنک منده [illegible] نهی
[illegible] تشنه [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
سینه بد [illegible]
نا صبا [illegible] ذکر چو [illegible]
[illegible] سر [illegible]
تا [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] چو [illegible]
کو بد انکشت [illegible] کوش عشاق
[illegible] جای [illegible]
[illegible] بام [illegible] خوف
[illegible] همراه [illegible]

کھو بیٹھے [illegible] جی بیٹھے
جھوڑ رستہ کہو [illegible] ایسے
ریشم بیت باغ [illegible] کوئے
سرکار وصل بچھڑا گونسالہ
کوا [illegible] تغیر ہے میٹھا
[illegible] ہوا جا روپ ساری
ببیر سنگ و زن ہے تولن
چہرہ ماہو شن سانپ ہے مار
برش ما ر بروہی جا
ہی بکھیر مرسانش او سیراع
رہا آیا زرفیت کیا
کھو اکہ جب خاموشی
بین مرتیت ہی جالیر

[illegible] سا [illegible]
بعد اچھے لوح فیتلم
ہی کب بچھے جعت [illegible]
کٹیا تار سر دیہی پالیہ
ترشکی کیا دیہی جی [illegible]
تراز و تکری بی عرفہ بابلکو
لائن خرید بنا ہی مول
اندک بتو را ابتہ لبیاں
بہرہ دہ بجھوری کہاں
بیو بیو شن منکل بیراحہ
موسم بہار فتالہ بیا
سرکنی گو ہ فلک ہے [illegible]
آمو آری بیرو بچھڑا [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کمال [illegible]
[illegible] کند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گویا

[illegible]

[illegible]

[illegible] نیبرا | نیکو چنگا زشت بهندا
[illegible] | کالا سیاه گرم تتا
[illegible] سنبل | کره نکتا چینا چیبا
[illegible] بت بهندا | خنده هاسا گریه رونا
[illegible] جال رفتا | کفش کینا [illegible] کف
[illegible] سنله [illegible] | اچها پاک [illegible] ی
[illegible] سستا خوش | جبر [illegible] خلق [illegible]
[illegible] چک [illegible] ارغ | دان سخاوت گور دروغ
[illegible] بهو معطل | دانا سنجی حسود [illegible]
سیراب [illegible] مرغ | [illegible] عداوت [illegible]
[illegible] دراز کوته [illegible] | لاغر دبلا فربه موٹا
[illegible] بلند [illegible] | خرد [illegible] کلان [illegible]
[illegible] جیون | بدر [illegible] خاتی [illegible]

تواے ما بسری بہا گرا ہیچ | پوچھے کو نار ریکس
بنگ نکا چھوڑ بکندار | شوہی نشک کا سبی
شب جاوچک کو نبھاو | نہ ہیوا کون تہیو بھائی
ہولا سک گرائی پیارا | حیدر قفل بہتر بھیجا
کندا خار بنبجی زنگ | صلح صلاله لائجی جھاک
رجیا سیر کرسی بہو کیا | تنبسا حرب خشک سے بہو کیا
کہوا چاہ تو بیا تالاب | دولات برکتبہ مسیح نقشاب
مشفق جیو دا مغرب بیندا | اودنما رہبر کو ن کھیندا
بجو دکر کو دل افروز دنترا | فارسی خواند بیا زر ہونتر
خوب جیلا فلک مشعل کو کس کمان | قسم غصہ کو زودے خو دی کمان
شنبہ بانا کرہ زالہ ابر جیر | ہودہ اہا ہاو ہوند اکبر بیڑا
عربک شبنم برق بجلی دسو کے سنا | خرمہا زال نی بدرش مسیح
شیتہ مجمر کنک بکسوف عشق غالب | حسن خبا نول درا سوکرم

نزدو فالی
وفا جوان

اگر در دل [illegible]

[illegible] سر ما

[illegible] پیدا

[illegible] دردی چو

نبودنی [illegible] کرده کسی را

[illegible]

[illegible]

[illegible] اندر ما

[illegible]

[illegible] دادم

[illegible]

تمت تمام شد الحمد لله باری فی التاریخ [illegible]
[illegible] روز مبارک [illegible]
[illegible] برای مطالعهٔ خود [illegible] را
[illegible] اگر در نوشتن نسخهٔ مذکور سهو و خطا [illegible]
[illegible] که فرموده اند که الانسان مرکب من
الخطاء والنسیان صحیح کنند زیاده بس در [illegible]
[illegible] خوانندگان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یا [illegible] یا وہاب یا سلطان یا کریم [illegible]

[illegible]

[illegible] 18

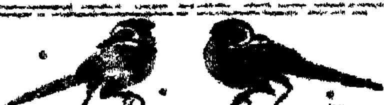
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۳ ۶۵	[illegible]	۳۳ ۶۵	[illegible] ۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم



بعد از حمد و ثنای الهی و نعت حضرت رسالت

پناهی صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و اتباعه

اجمعین پس بر طالبان این فن اشارتی می‌نماید

که میگوید بنده نور الله را نخیند اوراق در فنون باد آ

و الفبا برای مبتدیان بعبارت ساده و سلیس قلم

آمده تا هر که یاد گیرد و با [illegible] تواند کار کرد

خانه‌زادان کمترین عرضه‌داشت باشد [illegible] دولت
جان‌نثار بندگان جزو خاکساری و عبودیت [illegible] عبد
به پایه‌ی [illegible] الیه عرض به موقف نموده شماری
شوکت دارا نظیر سلیمان مصیر خلافت سریر
سکندر حشمت حضرت ظل‌السبحانی خلیفه‌الرحمانی
روحی فداه که صبح و شام ملکه علی الدوام به دعای دوام
ابد مدت اشتغال می‌دارد قبله من در این اوقات
قبل از این روید [illegible] عرضه‌داشت نموده
به معروض پایه سریر خلافت مصیر نرسیده باشد
احوال مبلغ یکصد تومان بابت پیشکش [illegible]
[illegible] ارسال حضور شده به نظر عالی
خواهد گذشت و حسب [illegible] به عرض رسانیم

دولت [illegible]

الهی نواب دولت و سلطنت ابد الدهر

طالع و صبح بادا انشاءالله تعالی عرضه داشت

کمترین بندگان نواب قدسی القاب گوهر محیط

خاقانشاهی در دریای ظل الهی بادشهزاده جهان

و جهانیان ملکزاده عالم و عالمیان میرساند که نشان

فرخنده عنوان درباب طلب ملازمت صادر فرموده

که بتاریخ بیست هفتم شهر حال بحضرت ایشان بی ...

... خواهد رسید و احتیاج بعرض رسانید الهی آفتاب

دولت و عظمت از فلک ابهت تابان و درخشان

عرضه داشت خادم کمینه دیرینه بعرض

مستسعد آستان عظمت نشان نواب قدسیه القاب

بیگم صاحب عصمت و عفت ملکه زمان ...

دور رسیده میرساند که از حضرت بندگان عالیه

خصوصا نمیشه تاریخ دهم ماه محرم الحرام بغیه عاشق

داخل دور از محلات شاه جهان آباد گردیده بعنایات آثار

پیشتر نیر و اقبال و اجلال عظیمه بخش

توجه و صدا کمترین غلامان عقیدت ترین

محمدامان شرف التفات بندگی و نسبت غلامی بجا آورد

و بمعروض عرض بندگان نواب مستطاب معلی

القاب گردون اقتدار خورشید اشتهار خدا

وندی خداوندگانه میرساند پروانه واجب

التعظیم و التکریم که بنام این کمترین خانه

زادان درباره ارسال داشتن خزانه جاگیر

بابت فصل ربیع اینه ئیل ششصد و [illegible]

یافت تسلیم

افتخار الدوله

یافت سپر افتخار این ذره مقدار از [illegible] فلک
درگذشت نواب نادر [illegible]
به تعجیل در آمده بعد تحویل کو [illegible]
نموده با جمعیت [illegible] در ساحل حضور نموده
و متعاقب این در رفقا ما را به تحصیل در آورده اند
سال صد دارد و واجب شد به عرض رسانیدن
سایه بلند پایه تا ابد الدهر بر مفارق ساکنان
ربع مسکون ممدود و مبسوط باد قبله جا
جانب حقیقی و کعبه مرادات تحقیقی خداوند
نعمی خداوندگار نعمت و ولی نعمتی همواره
بر مفارق فرزندان [illegible] بود و [illegible]
با کرامت باشند فدوی تراب الاقدام

از نامه ذات شریف سلامت و لوازم کوچکی شامل احوال بود
ه معروض میدارد حالات اینجا بحمد الله مقرون بصحت
و صحت و سلامتی ذات قدسی صفات از
درگاه مجیب الدعوات خواستار است دعاها مینماید
ثانیاً معروض آنکه بندروی مبلغ سیصد
ضرب محمد شاهی بر دوکان کلابتونی فرستاده
کشانیده و رساله است امید که مبلغ مذکور
گرفته رسیده اند بنگارند که خاطر جمع گردد
زیاده چه عرض نماید [illegible]
والده مشفقه مکرمه معظمه زینب المستورات
است حضرت والده سلمها رضا پیوسته
بر سر فرزندان سایه گستر بوده باشد

[illegible]

بعد از تقدیم لوازم قدم بوسی معهود رای

معطوف ضمیری میکرد و امید گزارش بنده

که از راه کرم گستری اظهار و معهود و مجهود و غیره

عنایت علیه مشعر به صحت و سلامتی ذات

والا در رکاب محمود جبین نیاز بسته بود در کارخانه

العزت شود امید که همیشه نشاط مشتاق و

مشتاق به معطوف نامجات نامی که سرافراز و ممتاز

معمور و مسرور باشند زیاده چه تصدیع به عمل

و مرحمت محمود و ... ... شود همواره خاصه

و به فیض بخشش و فیض رسانی امید که نشسته‌اند آن

همواره خاطر ... سالهای بسیار و قرنهای بی‌شمار

بر فرق نیازمندان ... و شفقت گستر

باشند لوازم بندگی بجا آورده معروض میدارد

رت بدید و عید سعید برآمد که یاد فرموده

بد مواجمس بخیر باد امید که از اشتغال زمانه

ان است که با تقاضای نامه مشتمل بر

مورات فرخنده بجلوس مقام معزز و مبارکی فرموده باد

و یاد ابرام نرفت

برادر عزیز والا فرخنده

همواره در حفظ الهی بوده

باشند نعمات از و

واضح باد خطی که مرسله داشته بود در

انتظاری رسید خاطر شگفت باد

که همیشه منتظر از احوال خیر مال خود مسرور

باشند

و منتظر

باشند

و تحفهٔ میوهٔ بهشت که باعث آرام دل مسکین
دارید رسید قوت دل شد بارالها عمر و دولت بر مزید
باد [illegible] نوشته برخوردار پور رستم
گوشه جگر محمد جعفر بعد از دعای عمر دراز مطالع
نماید از آن روزی که آن برخوردار روانه لنگرود
شده چیزی از احوال خیریت مآل خود و همشیرگان قلمی
نیاورده اند بنابران خاطر متشوش و متفکر است
باید که بدست آیندگان از مصحوب و زبان
احوال بشنوند که خاطر جمعیت و آرام گردد
[illegible] عصمت و عفت آیات
مینه و صالحه همیشه در حجاب مستور و ناموس
محفوف و محجوب بوده عزت افزای دودمان

و حرمت افزای خاندان باشند کمترین برادر

قمر ابهی مراسم عجز و قدم بوسی بجا آورده و بشهود

رای شفقت پیرای میگرداند و نشان لاکیه

و یک نشان لازمی بدوامی بخدمت گرامی فرستاده

است قبول فرموده رسید علیحده و تاکید

زیاده حد ادب الهی مستدام باشند

اخوت پناه پیار صاحب عنایت

همیشه بر مفارق برادر نشان سایه گستر بوده

مستدام باشند از راه شفقت دو کمر بند

مرصع سفیدیه ارزیز مصحوب لالا و ارتقا

عنایت فرموده بودند موجب بهشتنده نوازی

گردید الهی سالهای بسیار و قرنهای بیشمار

باشند

[illegible] شهید [illegible] جگرگوشه

عزیز و افضل تمیز پسندیده اطوار اقبال آثار [illegible]

محمود قدوه [illegible] دعاگوی جانثاری واضح

و شرح [illegible] انکه یک قطعه [illegible] لاجوردی

شمعی برای [illegible] نوشته است [illegible] و

در خواندن و نوشتن تقید دارند زیاده

چه نویسد چیز از قدیم نسبت

دوستی و پیوندی خویشی با [illegible]

آن عالیشان [illegible] است بنابر نظر

بر اخلاص قدیمه و رابطه سابقه نموده

تکلف تصدیع میکرد که برادرزاده [illegible]

که مجلس علم و ادب [illegible] است بخدام [illegible] قرار

وموده این نیک کیش در تمام خویشان و عزیزان
بود امتیاز بخشند زیاده چه مقصد مشغول
نامه ات زبده مریدان با اخلاص و مجموعه معتقدان
با اختصاص رسید تا خاطر را بهجت افزود مبلغ
دو صد روپیه که برای خرچ عرس بعض ختم
حضرت پیر دستگیر قدس الله سره العزیز که
فرستاده بودند رسیده بدانید که تا قبول
افتاد تبارک الله فی الدارین خیرا زیاده چه
نویسد نجیب حقائق سالک مسالک
طریقت عارج معارج حقیقت هادی اکمل
و ارشد کامل حضرت پیر دستگیر قدس
سره العزیز مد ظله و عم نواله بجد ازا ابرار

همراه حامل مطلوب و کوائم بجز بندگان بصد بسیار
والحاح معروض میدارد و چه معروض نماید اولا
صبیه حضرت خواجه بیا والدین قدس الله
سره العزیز بخدمت سیده بیاید مبلغ دو صد
روپیه برای روشنائی چراغها منصب
مرحوم قبیس رسال در گذشته بودند بنظر قبول
در آورده مدد خرج مستحق دارند کرده اید
زمانیست او وقت ازایت نشد الهی
سرچشمه حقایق و معارف
آگاه خدا پرست خدا آگاه میان محمد شاه
نعمت اسلام مست الاسلام واضح باد
تا چه خاطر برای دید دیدار رضا

وکمالات دستگاه میان محمد شاه رغبت ملاقات وفیض

بسیار دارد اگر قدم رنجه انجانب فرمایند

بملاقات یکدیگر قصد کرده آیند باید یک بار زند

که نزد شما رسیده بملاقات اتفاق یافته

بهجت آیات میسر گردد والسلام مع الاکرام

نقل نوشته بجناب فضایل

وکمالات اکتساب مخدوم مصاحب مخدوم الایالت

سلمه الله تعالی کمترین شاکر از راسخ

الاعتقاد محمد مراد آدینه شکریه ولوازم

کورنش بجا آورده مشهور ضمیر

فیض تصویر گردانیده میاید آنکه مبلغ ده

روپیه نیاز خدام مدت ایام ارسال گردیده

فیض ... شفقت ... بندوبست ...

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] ظل [illegible] نظام [illegible]

[illegible] بالدو [illegible]

[illegible]

[illegible] وزیب اسلوب

[illegible] شمه شکر و [illegible]

[illegible] نظام اندیشه و در

[illegible] بر نوشتاری [illegible] بوده

[illegible] خاطر [illegible] کلک [illegible]

[illegible] انها [illegible]

[illegible] سالت [illegible]

[illegible]

در [illegible] طریق [illegible] خواجگان [illegible]
[illegible] حقیقت اطلاق حق حقی دار
[illegible] گردد [illegible] در حقایق [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] الایام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مشنوی
[illegible] با فضایل و کمالات [illegible]
[illegible] العارفان شیخ [illegible]
[illegible] مستقیم [illegible]
[illegible] میکردانند [illegible] نفحات الانس
[illegible] درویشی [illegible]
[illegible] که خواجه [illegible] در باب [illegible]
[illegible] در [illegible]

سیادت مرتبت نقابت منزلت قدوه

دانشمندان [illegible] مصطفوی خلاصه دودمان [illegible]

امیر نجیب حسینی موسوی [illegible] الاسلام و [illegible]

[illegible] بوده بیادآوری دوستان باشند [illegible]

مدید درآمده که بعنایت نامه منیف [illegible]

معزز [illegible] [illegible] [illegible]

و دنیوی امری دیگر مبادا ترصد آنکه از گوشه

خاطر تحریر [illegible] روا نخواهند [illegible] زیاده

چه تصدیع دهد [illegible]

گلزار فصاحت بلبل بوستان بلاغت زبده

الفقرای و قدوة الحفاظ مصدر فیوض

سبحانی حافظ کلام ربانی حافظ محمد [illegible]

[illegible]

بعد از تبلیغ تحیات متواتره و دعوات
متوافره مشهود ضمیر منیر نقش تصور میگرداند
که مصحف جمالی بخجلو ولایتی از جانب لیم رسیده
بعضی جا بی تعطیل اعزازت برآید امید که بهرکلی
زنمود و مصحبت رسانیده منقضی شود اب
خواهد بود زیاده ابرام صداع نیست وندید
چشمه فیض روز بروز جاری باد
حکومت و ایالت پناه رفعت
و دولت دستگاه مدار المهامی میرزا نجف بیگ
بر مسند حکومت و ریاست مستقر بوده
کامروای خلق الله باشند بعد از نیاز
مندی واضح رای اعتبار ضیائی میگرداند

که مبلغ پانصد روپیه از نزول العلمین ...

موضع شیخپور گرفته همراه محمد رضا ارسال داشته

شد ... را تقاضا صاحب نموده به توفیق میرساند ...

حکومت پر دوام باد عزت و کفایت

اثار معتمد خاص الدین معلوم نماید از یکه از

موضع شاهپور وغیره پرگنه سلیم پور قصبه

بتحصیل در آمده ارسال حضور دارد و معطل

نکنند در بیناب ... تاکید تمام دارند

... حکمت ماب حذاقت ایات بقراط

زمان سقراط دوران محمد ابراهیم عیسی مرشد

قانون مجتبی الغنی العرفی و التوصیف حکیم

جناب ... دام الله برکاته فیضه ...

[illegible]

[illegible]

بی‌التفاتی رسمی و توصیفات حسن خصوص
رأی حمیده که شیوه گردد همیشه می‌آید که از
روزگار غربت بلبزه لاحق حال بنده گردیده
که دلم روزی پارای آن ندارد که بیان حال پریشان
آن نماید اگر گاهی شوق جانب خوشی و انفعال
معلوم است که بنابر نصیحت موافق آمده بعو عنایت
... خداوند عالی لطف والد با نخواهد بود
پای فیض جوشش در جوشش باد

منشی بلاغت نشان دبیر صاحب میان
خیرت ... در دانش گستر ... لطف و احسان

منشی صاحب مهربان ... خیراندیش خیراندیش
بعد از سلام و نیازمندی مرفوعه رای جناب

تمنای مینمایند که فرزند این نیازمند بخدمت
آن عطارد منش سعادت اندوز خواهند شتافت
ترصد از اخلاق کریمانه داشت که از رشحات
سحاب اقلام مشکین ختام رسائل اصول اعلا
تصاریح بخشش خواهند بود که بهره یاب گردند
تا نتیجه عمر مرهون منت عظمی خواهند گردید زیاده
ابرام رفت [illegible] خالو ای خان
بنده مکان مشفقی اشفاق پناهی خان بیک میرزا
بر مسند حکومت ایالت مستقر بوده کام
روای عالمیان باشند دریوزه منشی مستجیب شرافت
پناه شیخ بر[illegible] که یکی از مخلصان این مخلص است
نتیجه رشته بعضی مطالب بوسیله نقاش
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خبر شده بود

[illegible] اطلاع داشته

[illegible] اصلاح خواهند در [illegible]

[illegible] اطلاع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روشن صفا کیش مشفق کرمک خواجه نصیر نیک
مطالعه شد رقعه وک امید و ارتباط بابوره معلوم
شد که مکتوب مرغوب آن جانب گذارش تو وصول
اید و هست از آنجا که ملاقات موقوف بوقت

لایق آنکه هرگاه مفید باشد شد

بار دیگر جانا نوازم محرم خلوت تراز آتش سامان به
شیخ طلبیده نشانه مونس یگانه مغتنم
انبساطه واضح با ازان جنگه تنگ تفرقه بر
نشسته مواصلت فارغ نشد تا آرام و ته

روز آفرار دارم الحق خداوند تعالی بعده
صبح امروز رحیده سعید و حال آن آرام جان
خواهد بود والدعا

نوشته خداوند خانهٔ خویش گذاشت بار دل نگاه به
مست از آن روزی که آن یار وفادار ابدا دوسی
نفر نباده حقیقت حال این گرفتار دام اطفال
آنست که هرگاه پنبه از دکان بقال و کت
اقوال و حکشیده مرقرد آن بکیدرم حلاج
نموده از قیمت پنبه دانه و روغن چراغ آورده
تمام لیل و نهار بدوک و چرخه محنت کشیده و ابا سیه
کرده ببازار فروخته قوت میسازد و ازینا
سبب باغند داره هیچ و هیچ وجه یک طالب پیدا
است معنی آن که پیر و رعال وارموش را توفیق
خبرگیری بخشا
مشفق قدر دان پیوسته بحفظ حق

[illegible]

حقیقی بوده است باکرامت شنید خیرخواهی
نسبت بعد از لوازم نیاز فروگذار نکند
... های سنبل خاطر شکوه ... خلیل ...
نامه منور بخیریت وارد قدم اخلاص نهاده است
هرچند گاه بیکار و بیرون کار است آوازه
خوبیهای ایشان شنیده محبت
فیض موهبت میرسد امید که پروردگار
توفیق جمعیت مدام با ...
... فیض بخشد فیض رسان
نیازمند دولت است باستماع مژده ها
افزایی ورود آسایش انبساط بخشش
بعضی که تمنای اقبال آثار عهد ...

بفرحسنه وفره نهال و رسالت نیابت کسب سر انجام
خجسته ورجام نهایت خدیو شناسی وفیض
نهال پیرامون ملک دولت آن گردید که از نها
تحریر و حیز تقریر آن کشیش نتواند گرفت
حق تعالی آن نخجم سعادت را در برج جمعیت
تا ابد الآباد مقرون قرین عیش و عشرت دارد
بالنون والصاد
دوستان سراپا لطف واحسان و ...
مستمند میرزا جیو سست در نیو ...
خجسته میرسید ... بعلم سنجی تولد
فرزند ارجمند قوی طالع در خانه آن ...
و رسالت سعید ... مرزا محمود ...

الله

[illegible]

[illegible] الهم الا ما [illegible]

[illegible]

[illegible]

نعمت [illegible] کرد [illegible]

[illegible]

مغفوری [illegible]

[illegible]

نظام [illegible] بود [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آه از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خشونت [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] شیطان [illegible]

[illegible] کلاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در آن [illegible]

ولقد [illegible]

[illegible]

[illegible] فضل الله [illegible]

و تقصیر [illegible]

[illegible]

[illegible] العزیز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نموده

[illegible]

[illegible]

[illegible] قلمی نموده

[illegible]

[illegible] نیابت شیخ محمد مراد [illegible] مبلغ

[illegible] سال [illegible] فقط [illegible] تا عید

تحصیل گشته [illegible] باسم [illegible]

[illegible] مبلغ چهل روپیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از آنجا که اسم سرکار [illegible] شاه بود [illegible]

کسی [illegible] [illegible]

و تقویت [illegible]

و دیگر سرما و ورود خواهد بود [illegible]

مطلق [illegible] اقرار نامه نوشته و داده [illegible]

[illegible] روز تحریر فی [illegible] اتفاق و [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] سکن [illegible] است [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible]

[illegible] قبض [illegible]

[illegible] نقاد [illegible]

[illegible]

[illegible] بیع [illegible] مبایعه [illegible]

[illegible] ذلک [illegible]

[illegible] گردید و تحریر فی التاریخ [illegible]

[illegible] بتفصیل [illegible]

[illegible] تمام [illegible] فی التاریخ [illegible]

[illegible] چهارم ماه مبارک [illegible]

[illegible]

[illegible] تحریر [illegible]

[illegible] ۱۲۰۷

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نغمۂ [illegible] سرور

[illegible] مخفی مستور

[illegible] خواندن طفل عزیزی

[illegible] مطبع [illegible] اقصری

۱

فصلها فصل دو را یاد بهم کن

که گفتم بر شهور عرب روشن

هر که عکس که بخواند اندرین یکسانست

شهور روم اندکست ایام بیش

ثمانین و الف ... صد بعد

[illegible] در ... که است شش نو

[illegible]

[illegible] منشور [illegible]

[illegible] زینب [illegible]

بتاریخ شهر [illegible] رجب [illegible]

جناب [illegible] قبله حقیقی و کعبه تحقیقی
[illegible] پناهی حقیقت و تبعی
[illegible] فرزندان سادات
[illegible] بستام عبدالسلام ادیبی
[illegible] کورنش فراوان بجا آورده
[illegible] نموده معروض میدارد

که امضای او [illegible] ایزد و بفضل

المعبود و با سبقت توجهات آنحضرت بعد

ابد [illegible] محمود [illegible]

و سعی [illegible] منبع البرکات رفیع الدر

جات از حضرت واهب العطیات با

مشغول از [illegible] هنگام فرخنده انجام [illegible]

انصرام [illegible] نظام و بعضی مرام [illegible]

این کمترین [illegible] اقلیم شام [illegible]

[illegible] تا تاریخ [illegible] ماه [illegible]

[illegible] در دار السلطنت

لاهور رسیده مقام ورزیده بفضل الله

[illegible] مذکور را با [illegible] رسانیده [illegible]

ما از [illegible]

[illegible] حصول

[illegible] درسال

[illegible] صورت

[illegible] فرزند سعادتمند [illegible]

[illegible] که از دولت [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] ان برخوردار اگر [illegible]

[illegible] خبر [illegible] ان برخوردار [illegible]

[illegible] رسید و فرصت تازه

[illegible] تازه [illegible] که از رسیدن

[illegible] نموده برخوردار [illegible]

[illegible] که [illegible]

و بمکاتبه از انجا انفراد ...

بشارت [illegible] ... بحال و اعطای ...

بعزم [illegible] ... مخصوص ... خوش ...

همین ... لمحه ... [illegible]

اینجا ادراک حقیقت ... مشفق

مکرم ... درمیرود و حضرت ... کریم

جهت ... داشته مهمل ... اهمال ... و

اهمال روا داشته ... [illegible]

مراسم نیکو و کوشش ... [illegible]

آنکه ... مزید و عید ... [illegible]

که مطلق از ترسل اخبار ... [illegible]

بارود ... بر حال این ... [illegible]

... از ... [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

شوق [illegible] که شوق [illegible] در حسب [illegible]

و [illegible] حسب [illegible]

[illegible]

الاهم [illegible] [illegible] [illegible]

اخوی [illegible]

از وجود [illegible] تکالیف اشتغال [illegible]

منکشف [illegible] فیض میرزا [illegible]

گشتن [illegible] خدمت [illegible]

هر ساله [illegible]

حواله [illegible] معتبر خود [illegible]

داده [illegible]

انجام [illegible] قبل [illegible]

والدعا [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بهار [illegible] از [illegible]

[illegible] محمود [illegible]

[illegible]

[illegible] فروغ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مقبول ارکان احدیت
[illegible] در حفظ تحفه پیوند مکتوبات
[illegible] اسلوبهای تکلف و عبارات
[illegible] در رباب شکفته دل از فیض
[illegible] که منقبه بهجت انگیز و صحیفه
رقعات اسمی که مشتمل بر پند و
[illegible] بعد و دیگر دراز و
[illegible] منظم صحیفه اکمال [illegible]

معروض آنکه در پیشگاه [illegible] بوده سوای [illegible]

انجام مقصود حضرت خواهند [illegible]

[illegible] بیش نوشته [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] خواهند شد [illegible] بالطبع [illegible]

[illegible] سوار در [illegible] و [illegible]

بالتعیین [illegible] حضرت انجام واضح آنکه [illegible]

[illegible] و قرآن [illegible]

معروض آنکه الملک المجید [illegible]

از عرض [illegible] را الا [illegible] نمود آنکه [illegible]

[illegible] و [illegible] تیار نموده همراه [illegible]

و [illegible] از [illegible] بود [illegible]

[illegible] همراه [illegible]

[illegible] ۱۲ [illegible]

[illegible] مرزا [illegible] کرده

[illegible] صاحب [illegible]

مشفقی برادر [illegible] منظور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شفقت [illegible]

[illegible] محمد سلیم برادر عبدالکریم [illegible]

آمده [illegible]

[illegible] اطوار [illegible]

[illegible]

[illegible]

بتاریخ چهاردهم شهر شوال سنه [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] بنده [illegible] حضرت [illegible]
بمشرف ملازمت [illegible] عصمت [illegible]
از حضرت محمد یعقوب بعد شهید [illegible]
و [illegible] شعبور و [illegible] بر [illegible]
فیض آثار [illegible] سعه [illegible]
[illegible] دولتخانه [illegible] عزیز
رفت بعد مرور ایام [illegible]
[illegible] حسین [illegible] و [illegible] نفر [illegible] شد
[illegible] رساله [illegible] عطوفت
[illegible] دستگاه [illegible] اشتیاق میان [illegible] شاه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ضرورت شد چه تبلیغ [illegible]

[illegible] لاله [illegible] رام داده کرپاداس

[illegible] مشغلهٔ حسابات [illegible] مسئول کرده

[illegible] تعیین مدت قطعی نموده

[illegible] از جاییکه شما مشغول اید

درانجا [illegible] مستعمل [illegible] فرمائید با خبر فرمایند

ازین جمع [illegible] در زندگی بعضی مطالب

مستعمل [illegible] ظاهری است زیاده

[illegible] ضرور [illegible] تشریف آورند

ودر [illegible] علامت [illegible] شناس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اللیل [illegible]
[illegible] اشتغال ورزد [illegible]
[illegible] بخود را قطع [illegible] و [illegible]
[illegible] وجد [illegible] آن [illegible]
[illegible] همراه [illegible] اخوان [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] داشت
[illegible] باشد که در دیار [illegible]
[illegible] باید که [illegible] غفلت [illegible]
[illegible] بخوانند [illegible]
مشغول [illegible] مسوده [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ارشاد [illegible] که از [illegible]

[illegible] روانه معرفت [illegible] گردید

[illegible] مضامین [illegible]

[illegible] نوشته [illegible]

[illegible] در [illegible] اشتعال [illegible]

[illegible] در طلب علم [illegible]

[illegible]

[illegible]

امر مطلق و منشور نافذ [illegible]
[illegible] اکرم [illegible]
[illegible]

علوم و حکم منبع فیض از حضرت [illegible]
و چشمه فیض بی اندازه حضرت [illegible]
جسم [illegible] بر [illegible] شکر [illegible]
و خطاب [illegible] آمد [illegible]
و ظهر مراسم تسلیم مشهور و ضمیر منجلی [illegible]
که مختاری حالات بجرم رب اللطیف
[illegible] شکر [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] در بار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible] نموده حضرت [illegible]

[illegible] توجهات آنحضرت [illegible]

[illegible] مدت [illegible] نموده [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] خود [illegible]

[illegible] شد الله [illegible]

[illegible]

[illegible] ذات الکامل [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] بجهت [illegible] [illegible] [illegible]
نخواهد بود [illegible] که با [illegible] تنبیه [illegible]
آید و [illegible] زاده [illegible] حق [illegible] واقع [illegible] شود که
می شوند و نیز [illegible] [illegible] [illegible]
که جمعیت را الیها را [illegible] [illegible]
انفصال معامله آنرا صورت [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] بخشیده [illegible] گردد [illegible]
نسبت صاحب جگر گوشه زهرا بتول است
حبیب الرسول از اولاد حضرت رسول [illegible]
[illegible] با جمعیت بوده [illegible] که [illegible]
بعد [illegible] فراوان [illegible] [illegible]
معروض [illegible] ضمیر [illegible] [illegible]

[illegible] ۱۲۸۲ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... بیت ... در این باب ... گفته

... بیت ... اشعار

از حضرت ... مشهور بود و غزل جواب

صد هزار بیت گفته ... سلام کرده

است ... مشهور خمسه ... باسم

کرده قصه لیلی و مجنون ...

نمود بطرز ... تازه طرح ساز نمود

... و ... الله ... کرده

... فراغ ... مطالعه ...

خواهد گشت [illegible] [illegible] [illegible]

نصف [illegible] قدر [illegible] از امید [illegible]

[illegible] منوط [illegible] [illegible] از حضور

نیستی [illegible] در وسیلتی [illegible] عظیم [illegible] پایان

نشنوده همه [illegible] تحریر [illegible] صحیفه

شریفه که عجز [illegible] حقیقت حال اینها

[illegible] [illegible] تحریر [illegible] قلم بهجت

تصویر کرده [illegible] خود و [illegible] سعد [illegible]

فرحت افزای [illegible] [illegible] خاطر [illegible]

شد گردید الحمد لله که این تقصیر [illegible]

[illegible] شده [illegible] آورده اند تو [illegible]

[illegible] دولت [illegible] فیض [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] حالا [illegible]

[illegible]

بعد بدانکه صحبت حضرت [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

احوال [illegible] ایشانرا بالقوه [illegible]

است [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ان است که [illegible]

[illegible] الاستغراق [illegible] است دعا [illegible]

[illegible] که بدون [illegible]

[illegible] الصفات [illegible] حسب [illegible]
و بیچاره [illegible] و [illegible]
رسانیده [illegible]
خبر غبار دولت [illegible]
قبول باد و دولت [illegible]
مشفق دولت مخلص صمیم عبدالکریم
همواره از کرم کریم [illegible] حفظ [illegible]
بجمعیت با [illegible] مدید گذشته که
شوق [illegible] قدیم محمد سلیم را یاد آورد
نشده اند از [illegible] تصور [illegible]
لایق محبت صمیمی ایلچی در [illegible]
[illegible] مودت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مکتوب [illegible]

روز [illegible] سابق ازین [illegible]

[illegible] النعز الفصد [illegible]

وحقیقت احیانا [illegible] انشاء الله [illegible] دو ذکر [illegible]

اندیشه آن [illegible]

آمدن [illegible] و [illegible]

[illegible] خلعت [illegible]

[illegible]

[illegible] حکیم علی الاطلاق

آن ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تا بهارست ... [illegible]
حاجی جمعه را ... حکمت ...
ابلاغ ... مرجو که لطف فرمایی اینجا
شد و نبض و قاروره و مرض معلوم
نموده و ادویه که موافق طبع ... نموده
باشد ... پرهیز قلیه ساخته و داده
برزند که ... شفا ... و صحت دور ...
بموجب نیاز ... تمام ... [illegible]
خواهد شد ... [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نیاز معروض میدارد که [illegible]

[illegible]

[illegible] که چندی [illegible]

[illegible]

[illegible]

معروض [illegible] که ملتفت قدیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز سوی گرانقدری که آن امام [illegible]

[illegible] الیه صلوات [illegible]

[illegible] صبح [illegible]

[illegible] قبول [illegible]

[illegible] تا یوم القیام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نسبت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الا تعالی [illegible]

[illegible] نسبت اکسیر [illegible]

[illegible] نسبت [illegible]

[illegible]

[illegible] باستعمال [illegible]

[illegible]

[illegible] مرقوم بود [illegible]

[illegible] شده بود [illegible] مورد بود [illegible]

[illegible]

[illegible] نوشته [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]



[illegible] و دختر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دختر است [illegible]

ج دختر یکست و دیگر بر پسر دختر [illegible]

ه پسر است و دیگر در خانهٔ [illegible]

اینطور است

ن	و	ل	ح
ج	ب	هـ	

[illegible]

[illegible]

البته [illegible] ... [illegible]

[illegible] شد صحبت [illegible] ... [illegible]

اردوی [illegible] ... [illegible]

البته صحبت با ... اگر [illegible] ... [illegible]

[illegible]

اسماء ماهای عربیه	محرم	صفر
	رز	اشه
ربیع الاول	ربیع الثانی	
آب روان	[illegible]	
جمادی الاول	جمادی الثانی	
[illegible]	[illegible]	

رجب المرجب شعبان

کی سبز

رمضان شوال

جامہ سبز

ذیقعد ذی الحجہ

ایام ماہ ہندی بموجب شمسی

شہر شماری

چیت بیساکھ جیٹھ

اساڑ ساون بھادوں اسو

کاتک مگھر پوہ ماگھ پھاگن

نام ماههای ترکی از جلال الدین ملکشاه

۱ فروردین	۲ اردیبهشت	۳ خرداد
۴ تیر	۵ امرداد	۶ شهریور
۷ مهر	۸ آبان	۹ آذر
۱۰ دی	۱۱ بهمن	۱۲ اسفندارمز

ادیجه دمریجه دوده دمریجه دینکه

تخن دمرنیه بیجیه سولیسیم

تمام

[illegible] سنگ دربان
۱۳ [illegible]

[illegible] بادانه هم ازدانه بچه انه

ابه سرانه بیمدانه بویا وردانه

[illegible] • الراحانه حباراله [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] بیمکار [illegible] دهری قشر
سیراس • ویسیاس بونه بوش

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اکت	سمک	لعت	صمت	
سمت	عمک	معت		
لعت	عسک			

یکان شمار ز ابجد حروف تا حطی
ولیک از کلمن ده ده است تا سعفص

سعفص قرشت ثخذ

ضظغ ايقغ بكر جلش

دمت هنث وسخ

حفص زعض طفظ

الالف الباء التاء الثاء

الحا الخا الدال الذال

الراء الزاء السين الشين

الصاد الضاد الطاء

الظاء العين الغين

[illegible] الثاء الثا[illegible] الاسم

[illegible] النون الواو

[illegible] اللام الهمزة الياء



[illegible]

ای دماغ [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] گل از [illegible] بلبل [illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible] حسن آفتاب [illegible]

[illegible] کباب

[illegible] نقاب

[illegible]

[illegible] رباب

[illegible] مصطفی

[illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

تازه بهشتی ز تو از خط سبز / سبزه و بنفشه [illegible]

تن تو [illegible] که [illegible] گفت [illegible] / [illegible] که [illegible]

[illegible] ای [illegible] / [illegible] بر سر [illegible]

تا بست [illegible] الغیاث / [illegible] دل [illegible] الغیاث

[illegible] ما و تو پیدا شده / این از کجا [illegible] الغیاث

[illegible] نگار [illegible] شده تمام / [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

... آنکه از لطف ... [illegible]

بود چرام که ... [illegible]

چو لطف ... گشاده ... [illegible]

نقد جان بستاند ... [illegible]

... [illegible] ... آتش

... [illegible] ... آن شوخ

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] تر [illegible] | [illegible] میگوید
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible] بار [illegible] | [illegible]
ز فیض [illegible] عشق [illegible] | [illegible]
راز دل با سنگ [illegible] | [illegible]
در وفای [illegible] | [illegible]
رفت تا [illegible] | [illegible]
[illegible] عشق [illegible] | وقتا [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] نا [illegible] گشته | [illegible]

[illegible]

زانکه نبود آنکه گفتند کس تا نیز زاد [illegible]

ابد را نیست حد با کر مدار تی فرانه [illegible]

نیست پیدا مرده در بیابی تا رواند [illegible]

یاد تو غمها همه گویم نیازی زاد [illegible]

تا وره گوید الله هو در زیکانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تو محمود [illegible]

[illegible] السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سرا [illegible] خنده [illegible]

[illegible] نظر [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جاری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عالی [illegible]